

ویژه
محمدعلی سپانلو

ویژه محمدعلی سپانلو
زیر نظر: حسین نوش آذر، محمد تنگستانی
مدیر فنی و صفحه بندی: امیر تقی زاده
طرح روی جلد: مانا نیستانی
تهیه شده در: ایران وایر
www.iranwire.com

سپانلو، سفری شهودی و همیشگی در بیابان‌ها و خیابان‌ها.....صفحه ۶

پرونده خانه «شاعر تهران» در سازمان میراث فرهنگی.....صفحه ۱۱

لقب «شاعر تهران»، سپانلو را به شاعری
«شیک و سکسی» تقلیل می‌دهد.....صفحه ۱۴

در شعر سپانلو واحد شعر «کلمه» نبود.....صفحه۲۰

با شعرهای سپانلو در بلوار میرداماد قدم نزده‌ام.....صفحه ۲۳

عکاس‌های مهگامه پروانه از محمد علی سپانلو.....صفحه ۲۶

«محمدعلی سپانلو» شـــاعر، نویسنده و مترجم در ســـال ۱۳۴۲ با انتشار نخســـتین کتابش به‌عنوان « آه، بیابـــان » خـــود را به نام شـــاعری مطرح به جامعه ادبی ایران معرفی کرد. او از اعضای مؤســـس کانون نویســـندگان ایران بود. ســـپانلو در طی نیم قرن فعالیت ادبی بیش از ۶۰ عنوان کتاب شعر و نقد و پژوهش ادبی منتشر کرده است. محمدعلی سپانلو در سن ۷۵ ســـالگی در پی ناراحتی ریوی و تنفسی در بیمارستان سجاد واقع در میدان فاطمی تهران گذشت.

سپانلو، سفری شـــهودی و همیشگی در بیابان‌ها و خیابان‌ها

گفت‌وگو با جمشید برزگر

محمد تنگستانی

محمدعلی سپانلو چه نقشی در شکل‌گیری کانون نویسندگان داشت؟

ـ ســـپانلو خودش کتابی نوشـــته به نام «سرگذشت کانون نویسندگان ایران» که این کتاب در ایران متأســـفانه اجازه چاپ نگرفت، و در خارج از کشور، در سوئد منتشر شد. آنجا شرح مفصلی از چگونگی شکل‌گیری کانون نویسندگان در ایران همراه با اسناد و مدارکی ارائه کرده است. در کتاب دیگری هم که گفت‌وگویی‌ســـت با او، باز به این موضوع پرداخته. خود من هم حدود بیســـت ســـال پیش، گفت‌وگوی مفصلی، به مدت تقریباً بیســـت ساعت با او داشـــتم که البته هنوز منتشر نکشده است و در آنجا هـــم مفصل به این موضوع پرداخته اســـت. خلاصه اش این است که آقای ســـپانلو در آن زمان جزء شعرا و نویسندگان جوانی بود که به جلال آل احمد نزدیک بودند و توانســـتند با پادرمیانی و راضی کردن محمود اعتمادزاده (م. الف به‌آذین) عملاً شـــرایط شـــکل‌گیری کانون را فراهم کنند. او در اســـفندماه ســـال ۱۳۴۶ به همراه جلال آل احمد، هوشـــنگ وزیر، داریوش آشـــوری، اســـماعیل نوری علاء، بهرام بیضایی، اسلام کاظمیه، فریدون معزی مقدم و نادر ابراهیمی امضاها را جمع‌آوری کردند. در سال ۱۳۴۷ کانون نویسندگان شکل گرفت و در

آن سال‌ها فعالیت خودش را شروع کرد. در دوره انقلاب، سپانلو منشی کانون بود. بعدها عضو دبیران کانون نویسندگان شد. بعد از انقلاب نقش عمده‌ای در کانون ایفا می‌کرد. او یکی از کسانی بود که از آن نسل اول کانون باقی‌مانده بود. در سال‌های اخیر به خاطر مسائلی که در داخل کانون وجود داشت و همچنین زندگی شخصی‌اش و بیماری‌اش کمتر فعال بوده، ولی در فعالیت‌های دهه ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ کانون نویسندگان هم نقش خیلی جدی ایفا کرد.

فعالیت‌های سپانلو در کانون نویسندگان آیا تأثیری در اشعار او داشته است؟

ـ بعید می‌دانم از این زاویه بشود نگاه کرد. ما برای مثال نمی‌توانیم شعر شاملو را به اعتبار اینکه در سال‌های بحرانی انقلاب عضو هیئت دبیران کانون بوده بررسی کنیم، یا مثلاً آثار غلامحسین ساعدی یا حتی هوشنگ گلشیری را که بسیار در کانون فعال بود و خیلی وقت می‌گذاشت. من شخصاً از این زاویه به موضوع نگاه نکرده ام. البته هستند نویسندگانی که کشمکش‌های درونی در جمعی که در آن فعالیت می‌کنند در آثارشان بازتاب پیدا می‌کند. ضمن اینکه مقاطع خاصی مثلا در تاریخچه کانون نویسندگان وجود دارد که می تواند چنین فرصتی را فراهم کند. مثل وضعیتی که در همان اوایل بعد از انقلاب پیش آمد. بین نویسندگان و شعرای نزدیک به حزب توده که به‌هرحال با تبعیت از مشی حزب توده، نمی‌خواستند اقدامی در مخالفت با جمهوری اسلامی انجام دهند و این موضوع سرانجام باعث اخراج پنج عضو کانون و انشعاب عده دیگری شد که شورای نویسندگان و هنرمندان را تشکیل دادند. چنین موضوعی، بله، احتمال دارد که در شعر یا داستانی بازتاب پیدا کند، ولی مسائل دیگری مثل قتل محمد جعفر پوینده یا محمد مختاری که هر دو از اعضای فعال کانون در دوران جمع مشورتی بودند، محدود به کانون نویسندگان نمی‌ماند و فراتر از آن است و طبیعی است که در برخی از آثار هم بازتاب پیدا کند.

مثل شعری که سپانلو در این مورد نوشته است و از قضا من هم تفسیر مفصلی همان موقع بر آن نوشـــتم که منتشـــر هم شد. اما شاید بشود ســـؤال را به شکل دیگری مطرح کرد: اینکه مسائل سیاسی و اجتماعی در شعر سپانلو چگونه بازتاب پیداکرده.

به نظر شما این بازتاب چگونه بوده است در آثار او؟

ـ من فکر می‌کنم که ســـپانلو از همان آغاز به مسایل پیرامون خودش حساســـیت نشان داده. همیشه به من می‌گفت خودش را شاعر جنبش دانشـــجویی می‌داند. اولین شعری جدی او بعد از آن نوشته شد که در یک تظاهرات دانشـــجویی مجروح می‌شـــود و در بیمارستان بوده که شروع به نوشتن شعر می‌کند. او این روند را در سال‌های دهه ۴۰ ادامه داد.

برای چریک‌های فلســـطین و در مخالفت با جنگ ویتنام شـــعر نوشته. او نسبت به مسائل سیاســـی و اجتماعی بی‌تفاوت نبوده. در اوایل دهه پنجاه اصلاً مدتی ممنوع‌القلم شـــد، بعد از انقلاب هم به همین شـــکل. منتها این اواخر بازتاب مســـائل اجتماعی و بحران‌های سیاسی در آثار او انتزاعی‌تر و بطئی تر شـــده بود. اگر بخواهیم مقایســـه کنیم مثلاً با شعرهایی که برای مثال در دفتر «هجوم» منتشر شده یا «نبض وطنم را می گیرم»، این اشـــعار صریح‌تر هستند. ولی با توجه به تحولاتی که در شعر ما از دهه شصت به بعد رخ داد و خود سپانلو هم در آن نقش داشـــت، این بازتـــاب درونی تر و بطئی‌تر اســـت، و در بافت درونی، در لایه‌های درونی‌تر شعر جای می‌گیرد به جای آنکه به صورت رو و آشکار در زبان پدیدار شـــود. بنابراین در حوزه شـــعرش به نظر من کاملاً این حساسیت را داشته. این هشـــیاری را داشته. در حوزه‌های دیگری هم که کارکرده باز ما این هوشـــیاری را می‌بینیم. در نقد ادبی انتشار کتاب «بازآفرینی واقعیت» و انتخاب آن داستان‌ها و نوشتن آن مقدمه که در دوره خودش کار بکری بود و به‌هرحال خیلی هم مورد اســـتقبال قرار گرفت، تأثیرگذار بود و نگاه او را نشان می‌داد. در پژوهش‌های ادبی و

مقالاتی که منتشر کرده باز این حساسیت را می‌شود دید.

سپانلو چه گرایش سیاسی‌ای داشت؟

ـ خودش مـــی گفت که به آرمان های انقلاب مشـــروطیت و از جمله میهن دوســـتی و ایران دوســـتی و آزادیخواهی وفادار است. از نظر من، در طیف چپ نیروهای لیبرال ایران جا داشـــت. دغدغه اصلی او ایران، آزادی و مبارزه با سانســـور بود. بیش از هـــر چیز دیگری به آزادی بها مـــی داد، ضمن اینکه خیلی هم البته به ایران و به‌ویژه به شـــهر تهران علاقه‌مند بود. می‌دانیم که به‌هرحال او شـــاعر تهران است، شاعر شهر تهران است و تهران با همه تاریخش با همه خوبی‌ها و بدی‌ها و سیاهی‌ها و روشـــنایی‌هایش، در شعر او بیش از هر چیز و هر کس دیگری بازتاب پیدا کرده اســـت. نمونه درخشان این فضا را در "خانم زمان" و "هیکل تاریـــک" می‌بینیم. و همین‌طور «قایق‌ســـواری در تهران». در مجموع سپانلو شاعر زمانه خودش است.

محمدعلی ســـپانلو را باید یک شاعری ملی‌گرا بدانیم یا شاعر تهران؟

ـ من تضادی در این دو نمی‌بینم. سپانلو بسیار دبسته ایران بود، بسیار دلبســـته زبان فارســـی بود و در عین حال به اعتبار اینکه تهرانی بود، بسیار دلبسته شهر خودش بود و خیلی هم خوب تهران را می‌شناخت. با اســـطوره‌های ایران، با تاریخ ایران به خوبی آشـــنا بـــود و از آنها در شعر خود اســـتفاده می‌کرد. تهران در شعر او جایگاه ویژه‌ای دارد ولی در خیلی از شـــعرهایش به مســـائل نگاهی ملـــی دارد. یعنی اصلاً نگاه منطقـــه‌ای ندارد، یعنی اینکه بخواهد، فـــرض کنید تهران را در مقابل دیگر شـــهرهای ایران قرار دهد. همیشه خودش درباره تهران می‌گفت که تهران یک میزبان مظلوم و معصوم است که میهمانان می‌آیند آنجا، ولی حرمت میزبان را نگه نمی‌دارند. هر کســـی از هر گوشـــه‌ای می‌آید تهران و هرچه ناسزاست به تهران به‌عنوان میزبان می‌گوید. ولی تهران

مثل مادری مهربان آغوش باز کرده و شـــهروندان شهرهای دیگر را هم در خودش پذیرفته. ضمن اینکه تهران برای او بر ویرانه های ری باستان بنا شـــده و از اعماق تاریخ این سرزمین می آید. این نگاه سپانلوست به تهران. در شعر ســـپانلو از زاویه دیگری باید به مسئله تهران نگاه کرد. از اســـم کتاب‌هایش هم مشـــخص اســـت: «آه بیابان»، «خاک» و بعد «پیاده‌روها» دو مفهوم اصلی و دو جهان اصلی جهان ذهنی و شاعرانه سپانلو هســـتند که همزمان به حیات خود ادامه می دهند. یا این‌طور بگوییم که ســـپانلو درآن واحد شهروند در دو جهان متفاوت بوده. یکی بیابان‌هایی ست که از مغولستان شـــروع می‌شود تا به کویرهای ایران می‌رســـد. و یکی هم شهر است و خیابان ها و پیاده‌روهایش. او در تمام عمر شاعرانه اش در سفری دائمی و کشف و شهودی بی پایان در بیابان ها و خیابان ها بود.

پرونده خانه «شاعر تهران» در سازمان میراث فرهنگی

گفت‌وگو با یک کارشناس سازمان میراث فرهنگی تهران

محمد تنگستانی

محمدعلی سپانلو شاعر، نویسنده و مترجم در سال ۱۳۴۲ با انتشار نخستین کتابش به‌عنوان «آه، بیابان» خود را به نام شاعری مطرح به جامعه ادبی ایران معرفی کرد. او از اعضای مؤسس کانون نویسندگان ایران بود. سپانلو در طی نیم قرن فعالیت ادبی بیش از ۶۰ عنوان کتاب شعر و نقد و پژوهش ادبی منتشر کرده است. محمدعلی سپانلو در سن ۷۵ سالگی در پی ناراحتی ریوی و تنفسی در بیمارستان سجاد واقع در میدان فاطمی تهران گذشت. ۱۲ سال پیش خانه محمد علی سپانلو به ثبت سازمان میراث فرهنگی رسید. این خانه انتهای بلوار کشاورز، ابتدای خیابان جمالزاده شمالی قرار دارد. خانه سپانلو در ضلع شمالی کوچه به صورت نیمه‌اسکلت با دیوارهای باربر ساخته شده است. درهای سالن، آشپزخانه، سرویس و اتاق‌هایی که در ضلع شمال غربی قرار دارند به راهرو باز می‌شود و طبقه اول آن شامل سه اتاق (دو اتاق در ضلع شمالی و یک اتاق در ضلع جنوبی) است. خانه سپانلو از خانه‌های دوره پهلوی دوم است و قدمتی قریب به ۴۰ سال دارد. در این بخش با یکی از کارشناسان سازمان میراث فرهنگی، پیرامون نحوه به ثبت رسیدن خانه سپانلو گفت‌و گویی انجام دادم.

نام این کارشناس به خواست این کارشناس میراث فرهنگی به دلیل مسائل اداری حذف شده است. در ادامه این گفت‌وگو را می‌خوانید:

به چه علت خانه محمد علی سپانلو به ثبت ملی رسید؟

ـ یک بنا به لحاظ معماری باید ویژگی‌هایی داشته باشد تا بتوان آن را در میراث فرهنگی ثبت کرد؛ ویژگی‌هایی مانند: سابقه تاریخی بنا (البته خانه‌های معاصری هم هستند که ارزش ملی دارند مثل «برج آزادی» که ثبت شده است)، ویژه‌گی‌های معماری و ارزش‌های تاریخی و فرهنگی در اولویت قرار دارند.

البته مواردی هم وجود دارد که میراث معنوی را شامل می‌شود، مثل ارزش‌های فرهنگی که مالک آن خانه ممکن است از آن برخوردار باشد، یعنی برای مثال از مفاخر ما باشد. مثل خانه «دکتر حسابی» و یا خانه «ابوالحسن صبا» و یا شخصیت‌های سیاسی مثل شهید «رجایی» که به ثبت رسیده است.

خانه محمد علی سپانلو در زمان پهلوی ساخته شده. در پرونده آن در سازمان میراث فرهنگی آمده است که صاحب خانه، محمد علی سپانلو به عنوان یک نویسنده پرکار و شاعری با بیش از ۵۰ کتاب و سابقه بازیگری در سینما برای سازمان میراث فرهنگی شناخته شده است و از سوی دیگر در خانه او شاعران و روشنفکرانی مانند هوشنگ گلشیری، غزاله علیزاده، محمود دولت آبادی و دیگران رفت‌و آمد داشته‌اند و این هم امتیازی برای این خانه محسوب شده است.

در این میان مهم‌ترین موضوعی که سبب شده این خانه به ثبت برسد، درخواست خود ایشان بوده است. ایشان از سازمان میراث فرهنگی درخواست کرده‌اند که این خانه به عنوان خانه شاعران و نویسندگان تهران به ثبت برسد. ایشان در همین خانه بنا به اظهاراتشان که در پرونده موجود است، در سازمان میراث فرهنگی، بیش از پنجاه هزار صفحه در مورد شهر «تهران» در همین خانه نوشته‌اند و جلسات ادبی

و هنری زیـــادی در این خانه برپا کرده‌اند. به این دلایل خانه ســـپانلو در مهرمـــاه ۱۳۸۲ به شـــماره ۱۰۴۰۶ در زمان مدیریت آقای [محمد] بهشتی به ثبت رسیده است.

اداره میراث فرهنگی برای این خانه چه برنامه‌ای دارد؟

ـ بنا به خواست محمد علی سپانلو موقع درخواست به ثبت، این خانه به نام خانه «شـــاعر تهران» به ثبت رسیده است. چون قدمت خانه قدمتی تاریخی نیســـت، بنابراین این خانه به در خواســـت ایشان به نام «شاعر تهران» ثبت شـــده و کاربری این خانه از ایـــن به بعد کاربری فرهنگی خواهد بود چون که خواست مالک این بوده است. ورثه شاید بتوانند به عنوان متولی نظارت داشته باشند، اما این خانه را نه می‌توان به فروش رساند و نه کارکاردی به غیر از کاربری فرهنگی می‌تواند داشته باشد.

لقب «شاعرتهران»، سپانلورابه‌شاعری «شیک‌وسکسی» تقلیل می‌دهد

گفت‌وگو با علی‌رضا آبیز

محمد تنگستانی

شعر سپانلو در ادبیات معاصر ایران چه جایگاهی دارد؟

ـ به گمان من یکی از ویژگی‌های سپانلوی شاعر، تکروی اوست. او از همان آغاز کار شاعری و تا آخرین شعرهای منتشر شده‌اش جهان شعری ویژه‌ی خود را می‌آفریند که شاید بتوان آن را «جهان سپانلویی» نامید. شعر او در گفت‌وگو با شعر گذشته و معاصر ایران و جهان آفریده می‌شود و از فضای زیستی او متاثر است اما حاصل کارش نه قابل تقلید است و نه به شعر هیچ یک دیگر از معاصرانش شباهت دارد. مثل این است که الگوهای ذهنی سپانلو و ساز و کار آفرینش شعری او در ارتباط چندانی با جهان شعری دیگران نیست.

این وضعیت را چگونه می‌توان تشخیص داد؟

ـ سپانلو از جوانی با شعر نیمایی دمخور است با همه‌ی شاعران نامدار و جریان‌های شعری ایران ارتباط بی‌واسطه دارد. با شعر جهان آشناست. نقد ادبی را می‌شناسد و ترجمه می‌کند. با این همه - بر خلاف اکثر شاعران مهم هم‌دوره‌اش نه مکتبی را پایه می‌گذارد و نه داعیه‌ی رهبری جریانی را دارد. نه از شاعر خاصی پیروی می‌کند و نه شاعر خاصی را می‌پروراند.

کافی اســـت نگاهی به سایر شاعران هم‌قواره‌ی ســـپانلو بیندازید تا به بی‌علاقگی او به رهبری ادبی و مکتب‌سازی متوجه پی ببرید.

شعر «محمدعلی سپانلو» چه ویژگی‌هایی داشت؟

ـ شعر او از قلمرو اشعار مدرن قرن بیستم می‌آید. این ادعا به این معنا



عکس: میگامه پروانه

نیست که سپانلو از شاعران مدرنیست نظیر ازرا پاوند تأثیر گرفته باشد. به این معناســـت که مواجهه‌ی سپانلو با شعر دارای خصلت مدرنیستی است. برخی از ویژگی‌های مشترک شـــعر سپانلو و شاعران مدرنیست اینهاســـت: برخورد مستقیم با موضوع شـــعر - چه عینی و چه ذهنی. (سپانلو بی‌واسطه و بدون مقدمه چینی به سراغ شعر می‌رود)، استفاده از واژگان کاملاً «دقیق» - به جای واژگان «تا حدی دقیق». این ویژگی

تقریباً در شـــعر فارســـی معاصر نادر است. شـــعر فارسی - به جز شعر طبیعت‌گرایانی چون منوچهری دامغانی - شـــعری به شـــدت مبهم و دارای ایهام اســـت. واژگان کلیدی در بیشتر موارد معنای دوگانه دارند و هیچ معنای یکه و روشـــن و دقیقی نمی‌توان بر آن‌ها بار کرد. سپانلو جزو معدود شاعرانی است که واژگان در شعر او معنای روشن و بی‌ابهام و دقیـــق دارند. توصیف‌های او با ذکر جزییات فیزیکی همراه اســـت و تصویرگری او با کار نقاشان واقع‌گرا پهلو می‌زند.
بنیان موســـیقی در شـــعر ســـپانلو بیش از آنکه بـــر ضرباهنگ واژگان متکی باشـــد بر «عبارت‌های موسیقایی» متکی است. به دیگر بیان او با عبارت‌های موزون به شعرش موسیقی می‌دهد. در بیان مقتصد است و عبارت‌پردازی بیهوده نمی‌کند. فقط همان قدر واژه مصرف می‌کند که برای بنیان شعرش نیاز دارد. هیچ محدودیتی در موضوع شعر برای خود قایل نیست. هر چیزی برای او دستمایه‌ی شعر می‌تواند باشد.

یک مثال می‌توانید بیاورید از اشعار او که نمایانگر این ویژگی‌ها باشد؟

ـ همه‌ی این ویژگی‌ها که برشمردم را می‌توان در شعر کوتاه زیر دید:

«زیبا و مه‌آلود به رستوران آمد
از دامن چتر بسته‌اش
می‌ریخت هنوز سایه‌های باران
یک طره‌ی خیس در کنار ابرویش
انگار پرانتزی بدون جفت
بازوی مسافر را
با پنجه‌ای از هوا گرفت
لبخندزنان به گردش رگبار»

به یک معنا، به گمان شما سپانلو «سانتی‌مانتال» نیست...

ـ شعر سپانلو از احساسات اغراق شده تهی است.

این ویژگی او را از بسیاری از شاعران معاصر متمایز می‌کند. شعر فارسی اغراق و هیجان را می‌پسندد و جزو ماهیت شعر می‌داند. سوگ‌سروده‌های فارسی سرشار از آه و ناله‌اند.
با این همه سپانلو یکی از بهترین و معروف‌ترین سوگ‌سروده‌های معاصر فارسی را سروده است بی‌آنکه به طور مستقیم آه و ناله سر داده باشد. شعر «نام تمام مردگان یحیی‌ست» یکی از هول‌انگیزترین شعرهای معاصر فارسی است. اما این وهم و هراس و اندوه را از کاربرد واژگان هول‌آفرین و هراس‌انگیز به دست نیاورده است.
کاملا بر عکس - این هول‌انگیزی حاصل غیاب هول‌انگیزی است! شاعر چنان صادقانه و طبیعی با فاجعه‌ی مرگ کودکان و موشک‌باران تهران [در سال‌های جنگ] برخورد می‌کند که هول می‌آفریند.

بالای این ساحل
فراز جنگل خوشگل
در چشم هر کوکب
گهواره‌ای برپاست،
بی‌خود نترس ای بچه تنها
نام تمام مردگان یحیاست.

نوع برخورد سپانلو با مضمون این شعر به گونه‌ای است که احساسات شاعر را نه فقط آشکار نمی‌کند بلکه می‌پوشاند.
او تلاش نمی‌کند همدردی خواننده را برانگیزد یا او را به وحشت بیندازد؛ تلاش نمی‌کند شعری ضد جنگ بنویسد و به دام شعار وطن‌پرستی هم نمی‌افتد. گویی سپانلو هیچ خواننده‌ای را در ذهن ندارد و فقط دارد با این کودک مرده صحبت می‌کند.
فضاآفرینی سپانلو و تقابلی که بین پاکی کودکانه و فضای شبانه در کنار ساحل ایجاد می‌شود یادآور برخی از شعرهای ادگار آلن پوست (مثلا «آنابل لی»). این فضا دیگر سوگناک نیست خوفناک (macabre) است.

این خوف آفریده‌ی چه وضعیت اجتماعی است؟

ـ به گمان من خوف‌آفرینی این شـــعر زاییده‌ی توانایی شاعر در پنهان کردن احساسات خود است و برخورد توصیف‌گرانه و به ظاهر بی‌احساس نسبت به وضعیت.

نگاه سپانلو به شعر نگاه شاعری ایرانی بود یا شاعری جهان شمول؟

سپانلو را شـــاعر تهران خوانده‌اند و خودش هم با این توصیف - تا آنجا که می‌دانم - مخالفت نکرده است. اما آیا این توصیف بیانگر کار اوست؟ تردید دارم. به گمانم «شاعر تهران» خواندن سپانلو بیش از آنکه به کار توصیف و توضیح و تبیین شـــعر وی بیاید به کار «شانه خالی کردن از خواندن شعر سپانلو» می‌آید. این نوع نگرش کار روزنامه‌نگاران تنبل و بی‌حوصله و عاشق «تیتر» اســـت. نقد روزنامه‌ای تمایل به تبدیل شعر به «راحت الحلقوم» دارد و عنوان شـــیک و سکسی «شاعر تهران» شعر ســـپانلو را تقلیل می‌دهد. او همان قدر که شاعر خیابان‌هاست - شاعر بیابان‌ها هم هست. البته تهران شـــهر آبا اجدادی سپانلو است. شهری است که همه‌ی عمر در آن زیسته و شعر سروده است.

نام مکان‌ها و رخدادهای تاریخ معاصر تهران در شـــعر او بسامد بالایی دارد اما در صفت «شـــاعر تهران» نوعی کیفیت تقلیل‌گرا هست که من شایسته سپانلو نمی‌دانم. او مداح تهران و حتی تاریخ‌نگار تهران نیست. تهران موضوع شعر او نیست. بستر شعر اوست. جغرافیایی است که شعر او در آن اتفاق می‌افتد. به نظر من سپانلو شاعری عمیقاً ایرانی است.

شـــعر او در تاریـــخ و جغرافیـــای ادبی و انســـانی ایران ریشـــه دارد. سرچشمه‌های شـــعر او را باید در شعر کهن فارسی پی گرفت. در عین حال چون هر شاعر بزرگ دیگری از جهان معاصر هم تأثیر گرفته است. از دانش ادبی خود در عرصه‌ی ادبیات داســـتانی هم تأثیر گرفته است و وجه «روایت‌گری» در شعر سپانلو حایز اهمیت است.

از ســـینما و نقاشـــی هم آموخته اســـت. پرداخت برخی از شعرهایش سینمایی است و برخی از توصیف‌هایش ایماژیستی. با این همه او یک شاعر مدرن ایرانی است.

شـــاعری مدرن که شـــعرش برای خواننـــدگان غیرایرانی هم می‌تواند خواندنی باشـــد اگر چه انتقال شور موسیقایی شـــعر سپانلو که بسیار پیچیده و منحصر به فرد است کار ترجمه‌اش را دشوار می‌کند.

ســـپانلو در نقد و ترجمه ادبی هم آثار با ارزشی دارد. چرا او را بیشتر شاعر می‌دانیم؟

ـ ســـپانلو در حـــوزه‌ی نقد و نظریه آثـــار با ارزشـــی دارد. «بازآفرینی واقعیت» گزینشـــی هوشمندانه و راهگشا از داستان کوتاه معاصر بود و در زمان انتشـــار جزو آثار پیشگام و ارزشمند تلقی شد. همچنین است «نویسندگان پیشرو ایران» و گزیده‌هایی که از شعر دیگران فراهم آورد. پژوهش‌های سپانلو در عرصه‌ی شعر مشروطیت گران‌بهاست، همچنان که ترجمه‌هایش به ویژه ترجمه‌ی شعر گیوم آپولینر که بهترین کتاب فارســـی در شناخت این شاعر برجسته‌ی فرانسوی است. از فعالیت‌های مدنی ســـپانلو نیز نباید غافل شـــد. او جوان‌ترین عضو بنیانگزار کانون نویســـندگان بود و همواره به آزادی بیان و قلم متعهد ماند. با این همه برجسته‌ترین ویژگی سپانلو وجه شاعری اوست. شاعری خلاق، پیشرو، مدرن و مثل همه‌ی شاعران بزرگ جهان - تکرو!

در شعر سپانلو واحد شعر «کلمه» نبود

گفت‌وگو با عبدالعلی عظیمی

محمد تنگستانی

شاخص‌های شعری «محمدعلی سپانلو» چیست؟

ـ سپانلو شاعری پیرو نیما بود. او از اوزان نیمایی استفاده می‌کرد، پیرو احساسات نبود، یعنی سانتیمانتالیسم را در شعر نمی‌پسندید. با اینکه در شعرهایی نشان داده بود که توانایی زبان وزنی را دارد اما زبان وزنی را برای فریب مخاطبش به کار نمی‌گرفت. در واقع دل مخاطب را با زبان وزنی و زبان‌بازی به‌دست نمی‌آورد، و مهم‌ترین چیزی که همه در مورد شعرش می‌گویند و درباره‌اش حرف می‌زنند شهری بودن شعرش هست. این نیست که فقط لغات جدید در شعرش پیدا کنیم. تمام آن چیزی که ما از زندگی شهری درک می‌کنیم در شعر سپانلو انعکاس داشت، در عین حال آن وابستگی که به شعر کلاسیک و ادبیات کلاسیک ایران داشت در شعرش وجود دارد. و دو وجه یعنی زندگی شهری و وابستگی به ادبیات کلاسیک هر دو در شعرش کنار هم، زیستی مسالمت‌آمیز دارند. برای نمونه در شعری آورده است:

چگونه این تلفن‌ها
خطوط مخفی تا ماورای عالم شعر
خموش می‌نشیند
تا زنگ فاصله‌های شما

در این بیابان نابود می‌شود در این شعر به این اشاره می‌کند که چطور وســـایل ارتباطی کمک نمی‌کند که گم‌شدن شما (ادبیات کلاسیک) را خبر بدهیم.

شعر سپانلو تا چه حد متأثر از شعر نیماست؟

ـ همین‌که همیشـــه رشته پنهان اوزان نیمایی را دارد، یعنی سطرهایی نامســـاوی اما موزون، البته شـــعرهای بی‌وزن هم دارد. ولی جمله‌های معاصر را با اوزان دارد و دیگری اینکه اجازه نمی‌دهد احساســـاتش بارز باشـــد یعنی برای خوش‌آیند معشوق شـــعری نمی‌گوید که در حقیقت غلبه بر معشـــوق است توســـط عاشق. ســـهم دیگری که از نیما دارد، منظومه‌سرایی است؛ کاری که نیما شروع کرد اما کسی ادامه نداد، چه نمایش‌نامه‌هایش چه‌کارهای بلندش.

این‌ها مجموعه تأثیرات اوست از نیما و آن‌ها را هم درست به کار گرفته است. سپانلو نه به اعتبار آوردن وسایل مدرن، بلکه به اعتبار زبان مدرن و غیر آرکائیکی که داشت، سپانلو شد. سپانلو هیچ‌وقت دنبال این نبود که جمله‌های دل‌نشین برای مخاطب شعر فارسی بنویسد.

در مقاله‌ای که در مورد کتاب «تعلق و تماشا»ی سپانلو نوشته‌ام، اشاره کرده‌ام که برای سپانلو واحد شعر «کلمه» نبود، بلکه برای او واحد شعر «عبارت» بود. و این را در تمام شعرهایش می‌بینند.

یعنی لغات نیستند که باهم بده بستان می‌کنند که این بده بستان لغات یک ســـنت قدمایی است. در شـــعرش این «عبارت‌ها» و «پاراگراف‌ها» هســـتند که با هم ارتباط برقرار می‌کنند، و مخاطب باید این حافظه و هوشیاری را داشته باشد که این ارتباط‌ها را کشف کند.

شاعر ساده‌ای نبود همان‌طور که «نیما» هم ساده نبود.

یعنی مخاطب باید همت کند برای دریافت شعرش. همیشه به خودش و دنیای پیرامونش علاقه داشـــت. هیچ‌وقت از باورهایش عدول نکرد و این بخش از شخصیت سپانلو قابل احترام بود.

سپانلو علاوه بر مجموعه‌های شعری که منتشر کرده است، داستان‌هایی هم نوشته است، چرا شعرش بر داستان‌هایش غلبه داشت؟
ـ سپانلو شاعر بود. من روزی بهش گفتم، به گمانم من تنها شاعری هستم که با داستان شروع کردم که در جواب گفت اشتباه می‌کنی. من هم با داستان شروع کردم. او همیشه علاقه به داستان را حفظ کرد و همیشه یک داستانخوان حرفه‌ای بود، همیشـــه کنار میز و تخت‌اش داستان و رمان‌های نویسنده‌های ایرانی و خارجی بود. اگر شب رمان نمی‌خواند خوابش نمی‌برد. به‌هرحال چند کتاب تحلیلی و آنتولوژی داســـتان به یادگار گذاشـــته و همیشـــه یکی از داوران ادبیات داستانی بود، اما با همه این‌ها سپانلو اول شاعر است. به نظر من داستان‌نویس موفقی نبود. به خاطر مخاطب بیشتر داشتن هیچ‌وقت تلاش نکرد که مخاطب عام را درک کند. نمی‌شود در ادبیات پاره‌وقت بود. سپانلو شاعری تمام‌وقت بود و برای داســـتان، داستان‌نویسی پاره‌وقت بود. بااینکه داستان بیشتر می‌خواند اما هیچ‌وقت از جریان شعر غافل نبود.

با شعرهای ســـپانلو در بلوار میرداماد قدم نزده‌ام

گفت‌وگو با رضا شنطیا

محمد تنگستانی

آیا نسل امروز هم مخاطب شعرهای سپانلوست؟

ـ اگر منظور شـــما از نســـل امروز مخاطب عام ادبیات اســـت به جرأت می‌گویم به جز درصد اندکی حتی اســـم سپانلو را هم نشنیده‌اند یا در همین حد اســـت که با خود بگویند اسمش خیلی آشناست. برای این دسته غالب از نســـل حاضر، نه «گوینده شهر مادر: سپانلو» مهم است و نه تهران، این شـــهر بی‌پدر و مادر. این را می‌توان از تیراژ کتاب‌ها به روشـــنی دریافت. ولی اگر منظور شـــما مخاطبان حرفه‌ای نسل حاضر اســـت باید بگویم ســـلایق این نسل را شعر ســـپانلو نه به لحاظ شکلی و نـــه ماهوی اقناع نمی‌کند. مدت زیادی‌ســـت که مخاطبان از شـــعر نیمایی روی برگردانده‌اند. اما محمد علی سپانلو بی‌توجه به این موضوع تنها شـــاعر نسل ســـوم شـــعر معاصر ایران بود که همچنان به شکل و ســـاختار شعر نیمایی وفادار ماند. از نظر ماهوی نیز شعر سپانلو سرشار از ارجاعات خســـته‌کننده و تکراری خارج از متن اســـت و به کارگیری آنچه که ویژگی اصلی شعرهایش خوانده می‌شود یعنی اسامی خاص و مکان‌های شهر تهران، آن هم بدون هیچ تعریف و اجرای شعری و تنها با حضور جغرافیایی مکان‌ها، شعر او را برای مخاصب حرفه‌ای امروز غیر قابل اعتنا کرده است.

برای شـــخص من، به عنوان یک شـــاعر و یا مخاطب جدی شـــعر اوج زیبایی هنری زمانی‌ســـت که به عنوان مثال وقتی به دریا نگاه می‌کنم یاد فلان شـــعر یا فلان اثر بیفتم و نه برعکس. من هیچوقت در حال زمزمه کردم شعری از محمد علی سپانلو در بلوار میرداماد قدم نزده‌ام.

پس چرا سپانلو را شاعر تهران می‌دانند؟

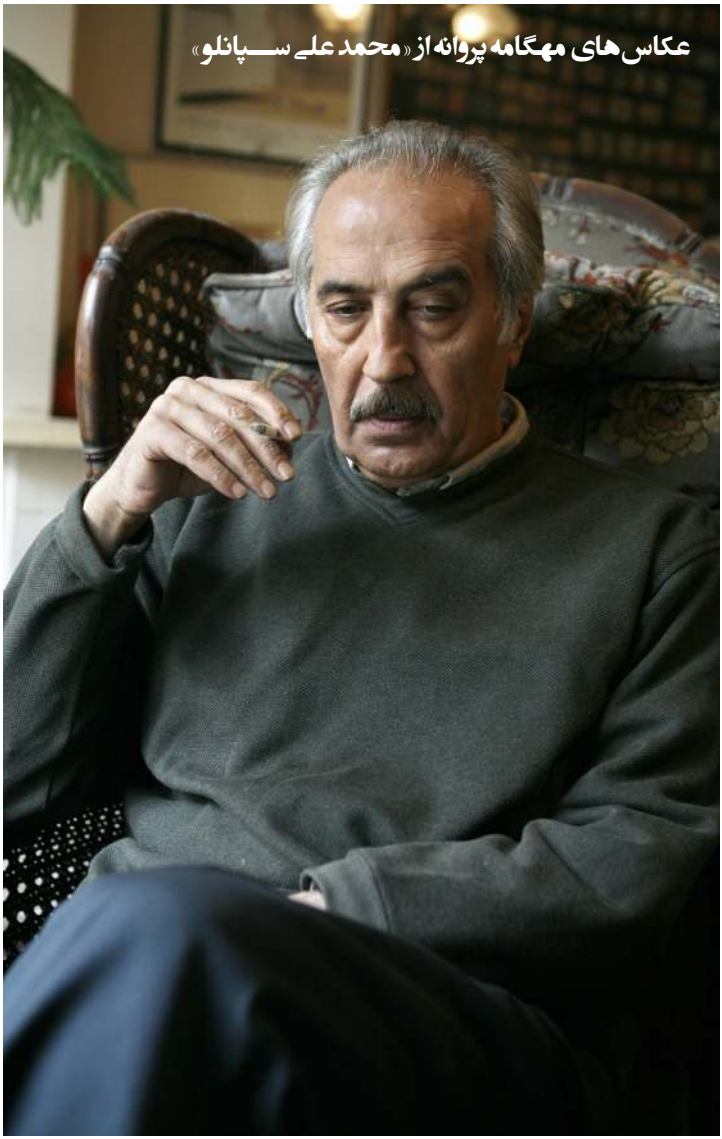
ـ در گذشـــته برای منسوب کردن شـــاعر به شهر خاصی، ملاک زادگاه وی نبود؛ بلکه مکان بالیدن شاعر بود. چنانچه در مورد «ابوطالب کلیم» -که پس از صائب پرآوازه‌ترین شـــاعر آن دوران است- تمام تذکره‌ها و تواریخ معتبر او را زاده همدان نوشـــته‌اند ولی به ســـبب پرورشش در کاشـــان به آن شهر منسوب شده و همگان او را کلیم کاشانی می‌نامند. یا حســـن بیگ کـــه «رفیع» تخلـــص می‌کرد و نصرآبادی می‌نویســـد قزوینی‌الاصل اســـت، به خاطر پرورش و ســـکونت در مشهد، به «رفیع مشهدی» شـــهرت یافته. همچنین «محمد اسماعیل طهرانی»، مشهور به «مجدا» و متخلص به «منصف»، از شـــعرای به‌نام زمان شـــاه عباس دوم، به گفته نصرآبادی، «اصلش از شـــیراز اســـت اما چون در طهران بســـیار بوده به منصف طهرانی مشهور است.» سپانلو متولد تهران است و به گفته خودش تا پنج پشتش همه تهرانی بودند.

همه خان و خان‌زاده! از قدیمی‌ترینشـــان محمد صادق خان سپانلو - با لقب «جارچی‌باشـــی»- تا خودِ شـــاعر که به قول خودش، میرزا محمد علی خان ســـپانلو است و حتماً با لقب شاعرباشی! و همین روحیه خان و خان بازی در ســـپانلو و شعر او نیز وجود دارد. مهم‌ترین ویژگی نظام خانی، جغرافیا و منطقه اســـت. خان فلان شهر یا فلان آبادی در شهر و آبـــادی دیگر در حســـاب نمی‌آید. این حضور پررنـــگ تاریخ تهران و مکان‌گرایی مقدس میرزا محمد علی خان ناشی از همین خصلت است. اصولاً سپانلو در شعرش «میرزایی» می‌کند. او تاریخ دقیق شاعر شدن خود را می‌داند. اول بهمن ۱۳۴۰ در حادثه‌ای دانشجویی شاعر می‌شود و از شعر به عنوان ابزار بیان در تمام مقاطع زندگی خود بهره می‌برد.

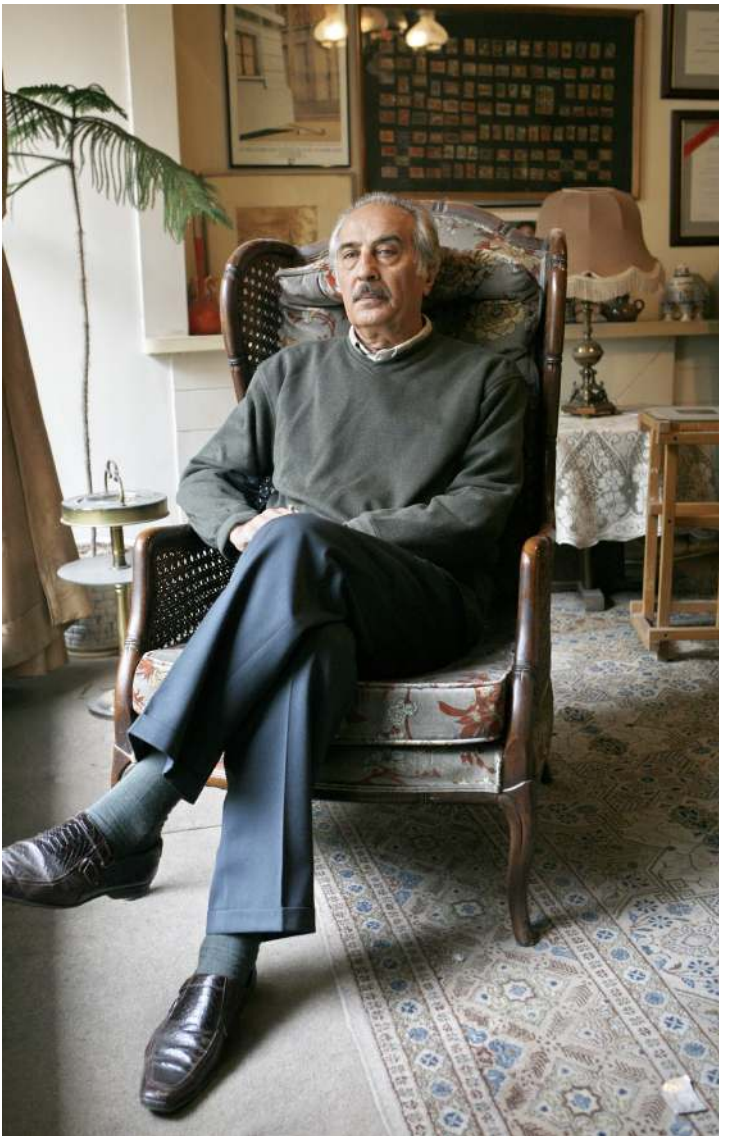
اینکه سپانلو را شاعر تهران قلمداد می‌کنند بیشتر به خاطر حضور خود شاعر است. یعنی سپانلو خود چنین می‌خواسته که او را با این نام بخوانند و از آنجایی که این عنوان برد و جنبه رسانه‌ای داشته، فراگیر شده است. اما همین نام‌گذاری‌ها و پسوندها و پیشوندهای شعری‌ست که یک شاعر را محدود و وادار به از روی دست خود نوشتن می‌کند که حاصلش مشتی شعرهای تکراری با فضایی تکراری می‌شود. من بیشتر ترجیح می‌دهم سپانلو را شاعر «منظومه تهران» بنامم نه شاعر تهران! همچنان که نیما را شاعر «افسانه» و یا اکتاویو پاز را شاعر «سنگ آفتاب» می‌خوانند.

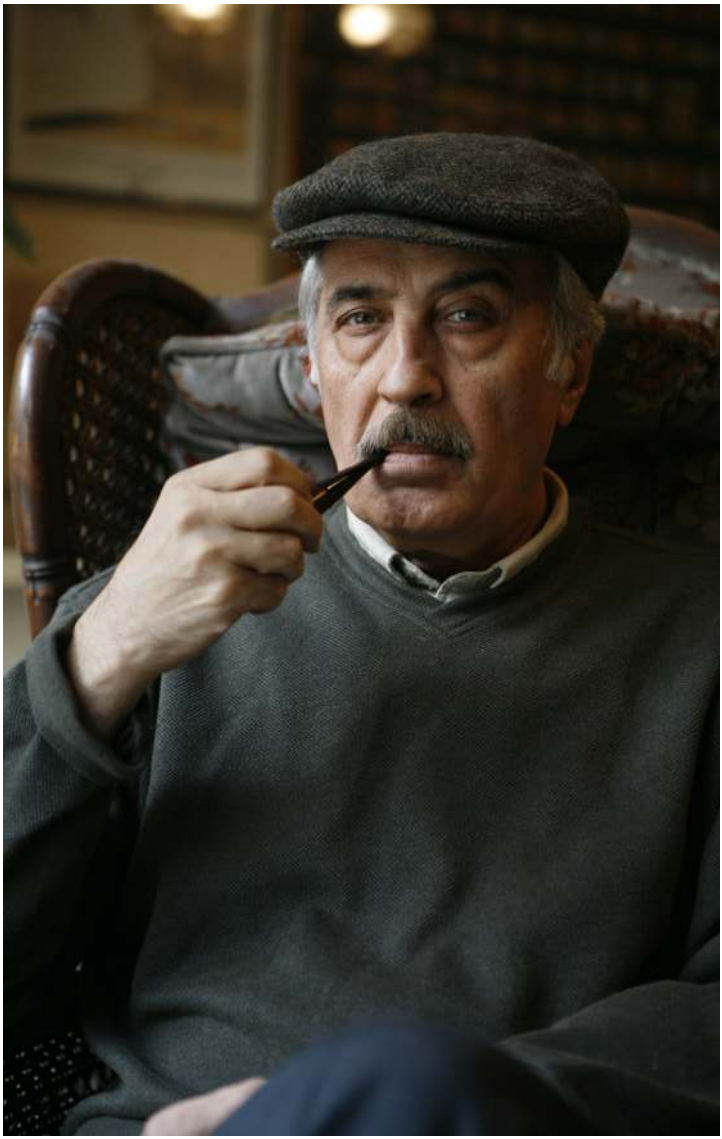
سپانلو داستان و ترجمه‌هایی منتشرشده‌ای هم دارد. چرا همه او را فقط به عنوان شاعر می‌شناسند؟

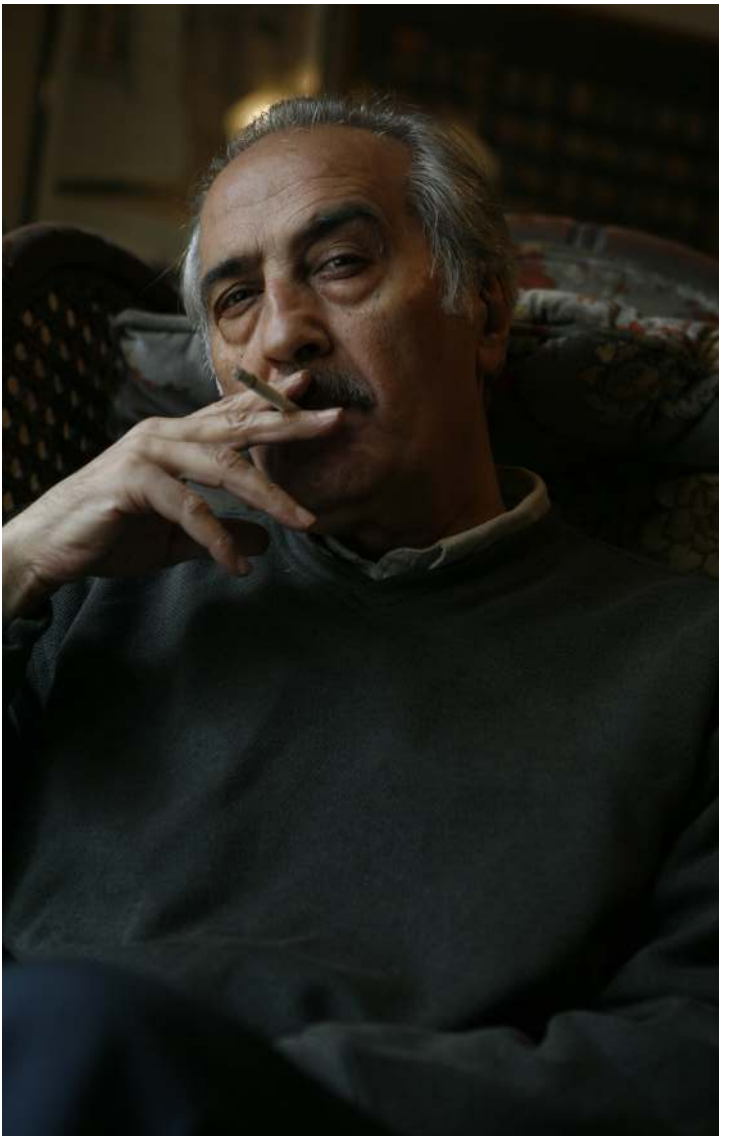
ـ دغدغه اصلی سپانلو شعر است. چه اینکه بهترین مدیوم برای ذهن و زبان سپانلو است. او تلاش می‌کند - به قول خودش - از «مادرشهر تهران» یک اسطوره بسازد. اما او خود دلیل پرداختن به یک سری از مطالعات و تحقیقات و دغدغه‌های تاریخی- ادبی را با عنوان «واجب کفایی» به روشنی شرح می‌دهد. و انصافاً تحقیقات و تألیفات و گردآوری‌های ایشان به خصوص در کتاب در «جست‌وجوی واقعیت» و یا «قصه قدیم» جای تحسین دارد. یا کتابی که به چهار شاعر آزادی خواه ایران یعنی بهار و فرخی و عشقی و عارف می‌پردازد بسیار مهم است. ترجمه‌هایی هم که زحمت کشیده عمدتاً از زبان فرانسه بوده که به خوبی با آن آشنا بوده است. به خصوص تلاش او در ترجمه و شناساندن شعر آپولینر جای تقدیر دارد. فیلم‌هایی هم که بازی کرده‌اند به روایت خودشان تنها جنبه اقتصادی داشته است. یا برای کمک به دوستش ناصر تقوایی بوده که در آن زمان برای ساختن «آرامش در حضور دیگران» دستش تنگ بوده و یا برای امرار معاش بوده است. به هر حال سپانلوی شاعر و داستان‌نویس و مترجم از بین ما رفته است و تهران همچنان باقی‌ست.



عکاس‌های مهگامه پروانه از «محمد علی ســـپانلو»









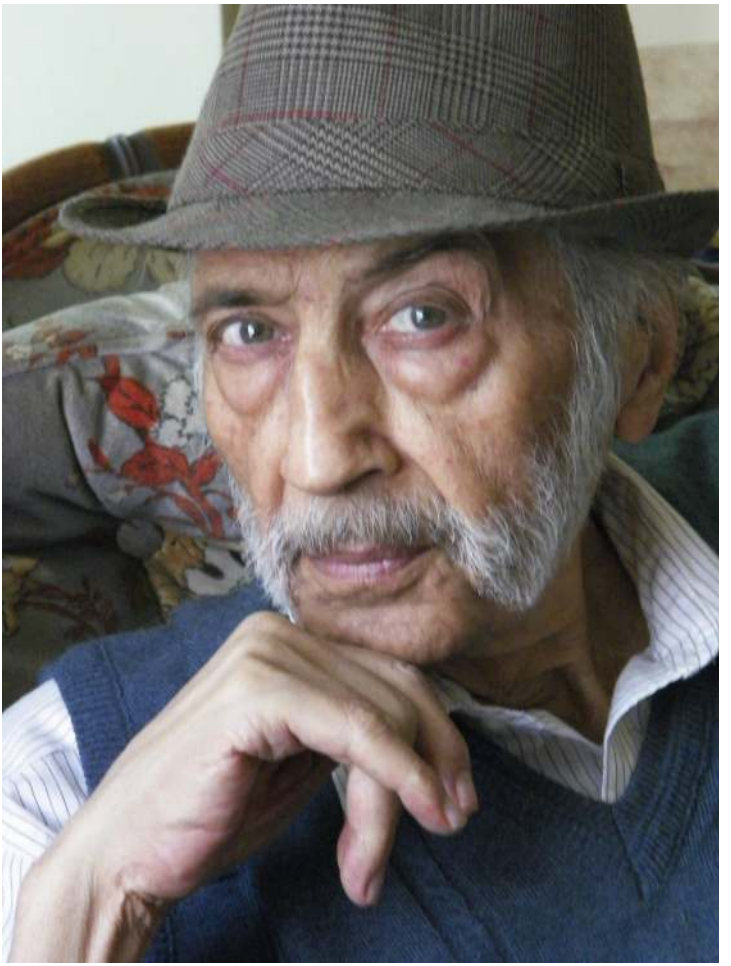






محمدعلی ســـپانلو چند هفته قبل از درگذشت.

این عکس‌ها را «عبدالعلی عظیمی» در اختیار «ایران وایر» گذاشته است








L'ESPOIR




iranwire.com